

شوینیسیم

مانع اصلی دستیابی ایران به دموکراسی

ناصر ایرانیپور

"شوینیسیم" در ادبیات سیاسی به نگاه و کارکرد هژمونستی جنسی و قومی اطلاق می‌شود. مقصود از آن در زبان فارسی، اما، "تنها" نگاه و عملکردی است که قومی از شش قوم یا ملیت ایرانی را عملاً بر دیگر ملیتهای ایران برتر می‌شمارد و این "برتری" ادعایی را از راهها و کانالهای دستگاه سیاسی، نظام آموزشی، رسانه‌های همگانی، نظام خدمت وظیفه و به ویژه زبان فارسی اعمال می‌کند.

البته این شوینیسیم از سوی راست و چپ سراسری ایران بیشتر "ناسیونالیسم ایرانی" نام گرفته است، هر چند این دو جبهه در این ترمینولوژی یک هدف و مقصود واحد را دنبال نمی‌کنند: جناح راست از زاویه‌ی تأیید و تطهیر و تلطیف و تئوریزه کردن آن مدعی است که این ناسیونالیسم مشمول همه‌ی واحدهای قومی تشکیل‌دهنده‌ی جامعه‌ی ایران است که در واحد سیاسی - فرهنگی "ملت ایران" تبلور پیدا کرده است و چپ از منظر رد آن می‌گوید که این، ایدئولوژی "ناسیونالیستی" ساخت و پرداخت "ملت ایران" است، واحدی که ملیتها یا خلقهای غیرفارس ایران در آن سهم نیستند.

و اما از نظر من انتخاب ترم "ناسیونالیسم ایرانی" به پدیده‌ی مورد بحث با شاخصهای فوق از سوی چپ از دقت کافی برخوردار نیست، چرا که پرسش اساسی که بوجود می‌آید این است که این "ناسیونالیسم ایرانی" بر علیه کی اعمال می‌شود. مگر نه این است که ایراد گرفته می‌شود که این ناسیونالیسم بر مبنای تبعیض بر خلقهای غیرفارس داخل ایران اعمال می‌شود؟ و مگر این خلقهای ایرانی نیستند؟ اگر بحث از مردم و ملت دیگری بود که از سوی ایرانیان بر آنها اعمال تبعیض ملی می‌شد، کاربرد این واژه درست می‌بود، اما بحث بر سر تبعیض ایرانی بر ایرانی است. لذا این ترمینولوژی و تعریف و توصیف و تبیین آن نه جامع است و نه مانع، نه گویاست و نه شفاف، به ویژه اینکه - همانطور که اذعان می‌شود و ذیلاً نیز به آن اشاره‌ی مجدد می‌شود - این پروژه‌ی "ملت‌سازی" نه بر اساس همه‌ی مؤلفه‌های جامعه‌ی ایرانی، بلکه بر مبنای تنها و تنها زبان فارسی و مذهب شیعه و آن هم به شیوه‌ی اقتدارگرایانه و زورمندانه و تبعیض‌گرایانه شکل گرفته است و فرهنگهای دیگر ایران نه تنها در این روند مشارکت داده نشده‌اند، بلکه بطور رسمی و عملی ممنوع، محبوس و مطرود گردیده‌اند. محصل این روند، به قول صاحب‌نظر توانمند، آقای ضیاءالدین صدرالاشرفی، نه "ملت ایران"، بلکه "تفریس"، به مفهوم آسیمیلیسیون اتنیک و فرهنگی و زبانی ایرانیانی بوده است که فارسی زبان مادری‌شان نبوده است.

اصطلاح "ناسیونالیسم ایرانی" حتی از سوی جریان‌های ملی کردستان ایران هم بکار می‌رود. البته برخی از کنشگران سیاسی گُرد که از سوی من در ارتباط با دلیل این واژه‌گذاری مورد پرسش قرار گرفته‌اند، می‌گویند که اینکار تنها به جهت رعایت ادب سیاسی صورت گرفته، تا این ذهنیت اشتباه پیش نیاید که مد نظر آنها خلق فارس است. آنها تأکید می‌کنند که آری، آنچه که زمینه‌ی تبعیضات قومی و ملی در ایران را فراهم آورده، فی‌الواقع "شوینیسیم فارس" است، اما به جهت پیشگیری از سوء تعبیر و سوء استفاده، از کاربرد زیاد این واژه، به ویژه با صفت "فارسی" آن دوری می‌جویند، چه که مبارزه‌ی آنها تنها بر علیه نظام سیاسی بنا شده بر مبنای این اندیشه است و نه بر علیه خلق فارس که خود نیز زیر ستم نظام تبعیض‌گرا قرار دارد.

از نظر من هم ستم ملی، اندیشه و کارکرد و محصل سلطه‌ی زورمدارانه‌ی ملتی بر ملتی دیگر است که از سوی نظام سیاسی، و نه الزاماً آحاد ملتی بر ملت دیگر، اعمال می‌شود. این نیز صدق می‌کند که شهروندان فارس زبان هم چون دیگر سخنوران ایرانی مورد ستم و تبعیض قرار دارند. اما در همان حال باید گفت که دلایل و انگیزه‌ها و بستر و گستره‌ی تبعیض بر آن بخش از مردم ایران که زبانشان فارسی نیست، قابل قیاس با ستم و تبعیض بر مردم فارس‌زبان ایران نیست. آیا امکانات نشر یک نشریه‌ی فارسی در شیراز با یک نشریه‌ی کردی در کرمانشاه یکی است؟ البته که نیست. نه تنها یکی نیست، بلکه در کرمانشاه مورد اشاره قرار گرفته شده، چنین امکانی حتی وجود ندارد. چنین ستمی بر یک روشنفکر فارس‌زبان نمی‌رود، به همین سبب آن را ستم مضاعف می‌نامند.

و از سوی دیگر فراموش نکنیم که این ستم بالاخره بخشی از شهروندانی را عملاً بر بخشی دیگر از جامعه برتر قرار می‌دهد. ترجمان عملی این نگرش در نظام سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی قضایی تبعیضات بیشمار بر دسته‌ی دومی، تحمیل عقب‌ماندگی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بر آن، تحلیل و ذوب اتنیک‌ی آن در گروه اول، تمرکز و تراکم اهرمهای قدرت سیاسی در منطقه‌ی گروه قومی بالادست و بسی نابرابریهای دیگر می‌باشد. نتیجه‌ی اینکه این مناسبات بخشی را به پیش می‌راند و بخش دیگر را به پس. یک نمونه‌ی "کوچک" و مشخص: مگر غیر از این است که بودجه‌ای که از اقتصاد تک محصولی ایران تأمین می‌شود، متعلق به کل مردم ایران و نه تنها قومی فرادست است؟ اما این پولها تنها صرف فرهنگ‌سازی در

حوزهی زبان فارسی می‌شود. به عبارتی باز هم عامیانه‌تر: با منابع مالی که از جمله به من کرد و آذری و عرب و ترکمن و بلوچ تعلق دارد، تنها برای تدریس زبان فارسی و آموزش و پرورش و رسانه‌های همگانی بنا شده بر پایه‌ی زبان فارسی هزینه می‌شود، آنگاه با همین پول تمهیدات امنیتی و نظامی سازماندهی می‌شود، تا مبادا من در اندیشه‌ی رفع این تبعیض برآیم. آیا این تبعیض بر ملت، قوم، گروه زبانی به سود ملت، قوم یا گروه زبانی دیگری نیست. زبان تنها یک نمونه است. اما از کانال زبان تبعیضات فراوان دیگر نیز اعمال می‌شود.

یکی از پیامدهای مهم دیگر فرهنگی و اخلاقی این مناسبات نابرابر که در بسیاری جاها منجر به بحران و تنش فیزیکی نیز گردیده این است که برخی از نخبگان گروه قومی مسلط جدی‌جدی باور می‌کنند که آنها صاحبان اصلی این سرزمین مشترک هستند، دیگران فرودست و تنها مکلف به تمکین و پاسداری از میراث و "ملک مشاع" (!!) آنها و حسابدهی به آنها در خصوص ادای دین و اجرای این رسالت "مقدس" هستند. در قاموس آنها فرهنگ و زبان و حتی دین و مذهب گروه فرادست "اصل" و "مشترک" و "ملی" است و گروه‌های دیگر فرودست، "فرع" و "حاشیه‌ای" و "محلّی" و "قومی" می‌باشند. آیا تاکنون مثلاً آذری‌زبانی کسی از گروه زبانی مسلط را مورد خطاب و انتقاد قرار داده است که چرا "تمامیت ارضی مملکت" را بخاطر طرح خواسته‌ای معین به خطر می‌اندازد؟ خیر، این آذری‌ها، کردها، عربها، بلوچها و ترکمن‌ها هستند که باید مدام در مقام دفاع از خود در مقابل افرادی از گروه اتنیکی و ناسیونال حاکم و صد البته آسیمیله‌شدگان دیگر برآیند.

اهل سیاست از گروه قومی حاکم و "تئوریسین" های آنها - حتی آنهایی که در اپوزیسیون هستند - هر گونه حق‌طلبی مردم غیرفارس ایران را "اختراع نخبگان" در راستای "خواست بیگانگان" قلمداد می‌کنند. حتی دیده شده که اینجا و آنجا عده‌ای غلظت شووینیسیم خود را به جایی رسانده‌اند که به افراد خودی توصیه می‌کنند که حتی سخن گفتن از رفع نابرابریها را به صورت صوری و تبلیغی هم کنار بگذارند، به ماده‌ای از قانون اسلامی که "استفاده و تدریس زبانهای محلی" را مجاز شماره‌ای ایراد می‌گیرند و در راستای پروژه‌ی "ملت‌سازی" شان تنها خواستار تغییر جایگاه مذهب سنی در قانون اساسی حکومت اسلامی شان هستند.

من بارها بر این نکته تأکید کرده‌ام که پژوهی "دولت - ملت" پروژه‌ای استعماری و ارتجاعی است و - علی‌الخصوص چنانچه بر پایه‌ی یک زبان و گویش و مذهب باشد - محکوم به شکست است، همانطور که در عراق و ترکیه و ایران سرنوشتی غیر از این نداشته است.

کوتاه سخن: شووینیسیم در ایران در برترشمردن گروه زبانی معینی بر گروه‌های زبانی دیگری، در سلب حق تعیین سرنوشت کلکتیو برونی و درونی از همه‌ی ملیتهای غیرفارس ساکن ایران، در اعمال استعمار داخلی بر آنها، در تمرکز و تراکم و قبضه کردن اهرمهای قانونگذاری، سیاستگذاری و قضاوت در دست آحاد تنها یک گروه زبانی و مذهبی، در "ملت" و "ملی" نامیدن خود و زبان خود و "فرع" و "حاشیه‌ای" نامیدن گروه‌های دیگر و در به حاشیه‌راندن و حذف آنها از اداره‌ی کشور و حتی از مدیریت مناطق خودشان، در استثمار منابع طبیعی و انسانی آنها و در یک کلام در ایجاد زندانی برای آنها به نام "ملت ایران" مصداق پیدا کرده است.

ایران تنها در صورتی شانس جاودانگی دارد که این تفکر متعلق به دوران رایش و امپراطوری از ساختار سیاسی آن جدا شود، امتیازات متعدد کنونی که تحت عناوینی چون "رسمی"، "ملی"، "مشترک" وجود دارند، برچیده شوند، همه بطور واقع از حقوق شهروندی برابر برخوردار گردند، همه‌ی ملیتهای ایران در سرنوشت سیاسی کل کشور دخیل داده شوند، سازماندهی و ساماندهی حکومت منطقه‌ای با تمام مختصات آن به خود آنها واگذار گردد، هیچ مؤلفه‌ی فرهنگی غیررسمی نباشد، دین و مذهب بطور کلی از ساختار سیاسی، آموزشی، قضایی کل کشور جدا شود و رسانه‌های همگانی و نظام امنیتی فدرالیزه شود. همچنین اهمیت دارد که تقسیمات کشوری بنا شده بر تمهیدات شووینستی تغییر و بر اساس خواست شهروندان و اهالی همان مناطق سامانی نو داده شود. من به چنین آینده‌ای امیدوارم، چه راهی غیر از این نداریم.

در ابتدای نوشته گفته شد که شووینیسیم، هم به تبعیض جنسی گفته می‌شود و هم به تبعیض ملی. در ایران باید تبعیض مذهبی و دینی را نیز به آن افزود. و این شووینیسیم قومی و مذهبی و جنسیتی مانع اصلی دستیابی ایران به دمکراسی می‌باشد. همانگونه که اولین گام برای غلبه بر شووینیسیم جنسی یا مذهبی سکولاریسم است، گام نخست غلبه بر شووینیسیم قومی یا ملی نیز فدرالیسم است. طبیعی است که نه سکولاریسم همه‌ی نابرابریهای جنسی را از میان برمی‌دارد و نه فدرالیسم این توانایی را دارد که همه‌ی بی‌عدالتیها و عقب‌ماندگیهای یک سده‌ی اخیر را جبران نماید، اما برای دستیابی به برابریهای نامبرده هر دو، پیش شرط نخست و اصلی هستند.

آلمان فدرال، ۲۸ آوریل ۲۰۰۹

Peyam@iran-federal.com